



**سقف سسپیک**  
خاطرات محمد قانع

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)

گفت‌وگو و تدوین:  
حسن شیردل و حسین شیردل






## سقف سفید خاطرات محمد قانع

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۹-۱۰-۴ | شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۲۶۲۷۵ | عنوان و نام  
مطبوعه: سقف سفید، خاطرات محمد قانع / گفتگو و تدوین حسن و حسین شیردل.  
| مشخصات نشر: قم، انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۸. | مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص.  
مصور (رنگی): ۱۷/۵ × ۱۲/۵ | موضوع: قانع، محمد، ۱۳۴۷- -- خاطرات | موضوع:  
جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۸-۱۳۵۹ -- خاطرات | موضوع: Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ --  
Personal narratives | موضوع: آثار گران جنگ -- ایران -- خاطرات | موضوع: War  
Diaries -- Iran -- participants | رده بندی دیویرس: ۹۵۵/۰۸۴۳.۹۲ | رده بندی کنگره:  
۹۱۳۹۸ش۹۲/ق۲/DSR۱۶۲۹ | سرشناسه: شیردل، حسن، ۱۳۵۲- | شناسه افزوده: شیردل،  
حسین، ۱۳۶۳- | وضعیت فهرست نویسی: فیبا

گفت‌وگو و تدوین: حسن و حسین شیردل | انتشارات: شهید کاظمی |  
نوبت چاپ: سوم بهار ۱۴۰۱ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه | قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان  
| شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۹-۱۰-۴ | مدیریت هنری و آماده‌سازی: مؤسسه  
شهید کاظمی | صفحه‌آرا: محمد عباس زاده

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱  
| شماره تماس: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۸۴۴-۶-۶ |  
www.manvaketab.ir | سامانه پیام‌کوتاه: ۳۰۰۰۱۴۱۴۴۱

 @nashreshahidkazemi



باشگاه مخاطبان



.....	اشاره
.....	مقدمه
۱۱ .....	فصل اول
۲۷ .....	فصل دوم
۴۳ .....	فصل سوم
۵۵ .....	فصل چهارم
۷۳ .....	فصل پنجم
۹۱ .....	فصل ششم
۱۱۱ .....	فصل هفتم
۱۲۷ .....	فصل هشتم
۱۴۱ .....	فصل نهم
۱۶۱ .....	فصل دهم
۱۷۷ .....	فصل یازدهم
۱۹۷ .....	فصل دوازدهم
۲۰۵ .....	آلبوم تصاویر

## اشاره

تماس گرفتیم با حاج محمد قانعی. از مجروحیت عمیقش باخبر بودیم؛ اما عمل‌های پزشکی مدام و ناگهانی و بستری شدن‌هایش حرف‌ها داشت که کسی از آن سردر نمی‌آورد. تیری بود در تاریکی. یک آدم جدی، باوقار و سنگین و مهم‌تر از همه، ادب هنگام برخوردش که به اندازه کافی برای کار مهمی چون نوشتن خاطرات که صمیمیت با مصاحبه‌شونده را می‌طلبد، پسمان می‌زد. تماس گرفتیم و با ناامیدی موضوع را مطرح کردیم. با همان جدیت همیشگی گفت: «چهارشنبه و پنجشنبه کلاس دارم، جمعه در خدمت خانواده‌ام، بقیه روزها در خدمتتان هستم».

قصه شروع این کتاب، در همان تماس اول بسیجی و خاکی و بی‌آنکه حاجی هیچ کلاسی بگذارد، شروع شد: شنبه اولین روزی بود که باید می‌آمد. نگران بودیم که او آدم بسیار تمیز و منظمی است و این خانه قدیمی (دفتر کار) که پر از خاک است، جای خوبی برای مهمانی چون او نیست. دوباره تماس گرفتیم، گفت: «نه بابا اشکالی نداره، میام!»